

متن پرسش

سلام: خسته نباشید و خدا قوت استاد گرامی: غرض از مزاحمت، روشی نوین در ترجمه و تفسیر قرآن توسط استاد محمد تقی فیاض بخش حفظه الله ارائه شده که تفسیر واژه محور قرآن کریم نام دارد. که متن توضیح آن را پس از سوال هایم در زیر برایتان می گذارم و نمونه عملی آن را در سایت رادیو قرآن گذاشته اند. حال چند سوال داشتم: ۱. مرحوم جناب علامه (ره) در المیزان از این روش هم استفاده کرده اند؟ ۲. این روش برای تقویت بنیه ی تفسیری خوب است؟ ۳. ما ابتدا این روش را کار کنیم یا مستقیماً وارد المیزان شویم؟ التماس دعا. این هم توضیحات روش: بسمه تعالی. مقدمه ای بر تفسیر واژه محور قرآن کریم آن چه در این مقال بدان پرداخته می شود بحث تفسیر واژه محور آیات قرآن کریم است. رویکردی که تاکنون کمتر بدان عنایت شده؛ در حالی که نقش شناخت واژه در کلام وحی اولین قدم در تفسیر قرآن است و عمق این مسأله در فرهنگ قرآن از اساسی ترین مسائل در بحث اعجاز قرآن و نیز رابطه ی تأویل با تنزیل در کلام الهی است. (مقدمه کتاب ترجمان وحی) آن چه در این مقال بدان پرداخته می شود بحث تفسیر واژه محور آیات قرآن کریم است. رویکردی که تاکنون کمتر بدان عنایت شده؛ در حالی که نقش شناخت واژه در کلام وحی اولین قدم در تفسیر قرآن است و عمق این مسأله در فرهنگ قرآن از اساسی ترین مسائل در بحث اعجاز قرآن و نیز رابطه ی تأویل با تنزیل در کلام الهی است. توضیح آن که: ما معتقدیم قرآن معجزه نبوی است و خطابات آیتی که قرآن دیگران را به تحدی فرا می خواند و اعجاز خود را اثبات می کند عام است یعنی اولاً خطاب تحدی به قرآن شامل گروه خاصی نمی شود و همه جن و انس را در همه ازمه و اعصار در برمی گیرد: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» ی وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا [۱]» بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آن ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند. و ثانیاً اعجاز قرآن محدود به جهت خاصی نمی شود، بلکه برای همه انسان ها است و از هر جهتی که به حوزه ی معارف وحی باز می گردد معجزه است قرآن برای حکیم در گشودن ابواب حکمت و برای متکلم و فیلسوف در استدلال و مناهج گوناگون برهان و خطابه و برای فقیه و اصولی در مباحث حقوقی بهترین و عالی ترین روابط فردی و اجتماعی را به ارمغان می آورد و در انسان شناسی و معرفت النفس یا جامعه شناسی و روان شناسی و نیز تاریخ امت ها و فلسفه ی تاریخ و سایر حوزه های اندیشه ی بشری بهترین لعالی و دُرر را در بهترین قالب ها عرضه می دارد و هر کس در حد فهم و استعداد خود از گنجینه ی بی پایان وحی بهره می برد. چنان که مولا امیرمؤمنان علی - علیه السلام - به گوشه ی هایی از

عظمت قرآن این گونه اشاره فرمود: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ... وَ بَحْرًا لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ... فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ... جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ... وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ... وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ...[۲]» سپس خداوند بر نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قرآن را نازل کرد و نوری است که هرگز چراغ آن خاموش نمی شود... و دریایی است که کسی به ژرفای آن نمی رسد... قرآن معدن و مرکز ایمان و سرچشمه های همه علوم و دریاها بی پایان علم است... خداوند قرآن را سیرابی عطش علمی همه علما قرار داد و طراوت و شادابی برای قلب های فقیه و در یک کلام قرآن برای بشریت دارویی است که با آن هیچ دردی عارض نمی شود... و جای امنی است برای کسی که در پناه آن قرار گیرد... ولی ریشه ای اعجاز قرآن را در سرچشمه آن باید جستجو کرد خداوند در آغاز سوره ی هود می فرماید: «الر كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ» و ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ حَبِيرٍ[۳] الف، لام، راء. کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است. بنابراین، حقیقت قرآن نه کتابی است از سنخ کلمه و کلام مکتوب بلکه آن حقیقتی است نوری که برای بشر تفصیل داده شد تا قابل فهم برای آن ها گردد. و از آن حقیقت نوری گاه به لوح محفوظ و یا کتاب مکنون و یا ام الكتاب تعبیر فرمود که هر یک با ظرایفی اشاره به جهتی از بلندای مرتبه حقیقت قرآن دارد. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّخْفُوظٍ[۴]» آری، آن قرآنی ارجمند است، که در لوحی محفوظ است. وجه مشترک همه این اشارت ها در آن است که آن چه پیش روی ما است منزل آن حقیقت نوری است که به برکت وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - لباس حرفی و کلامی پوشید و به گونه ای قابل فهم برای ما خاکبان طی بیست و سه سال تلاوت شد. «وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ[۵]» و قرآنی [با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی. و رابطه ای آن حقیقت با قرآن نازل رابطه ای روح با جسد و چراغ با چراغدان و ملکه علمی یک مجتهد با تفصیل بیانات کلامی یا کتابی او است. طبعاً آن چه در لوح محفوظ و کتاب مکنون است از سنخ کلمه و کلام و ادبیات رایج در میان ما نیست و اصولاً سنخ مکالمات گزویی در عوالم ربوبی با ناسوتیان تفاوت اساسی دارد. عالم دنیا که ادنی مرتبه ای خلقت است به لحاظ مرتبه ای وجودی سراسر آکنده از حجاب ماده و ظلمت جسمانیت و کدورت گناه و غفلت است و کون و فساد و تغییر و تحول و مرگ و حیات لازمه ای لا ینفک آن است در چنین عالمی ارواح و نفوس در ارتباط با یکدیگر چاره ای جز استفاده از زبان و قلم و کلام و کتابت ندارند و معانی در قالب کلمه و کلام به دیگران منتقل می شود و الفاظ معبری برای انتقال معانی می گردند اما در عالمی که سراسر تجرد و نور است و حجابی در ارتباط ارواح و عقول با یکدیگر نیست نیازی به ابزار کلامی و زبان و قلم و کتابت متعارف نیست در آن جا اگر سخن از لوح و قلم و املاء و کتابت است اشاره به جهات دیگر از انتقال معنا از مبدأ فاعلی به قابلی و ثبت آن در خزائن الهی است و هر اسمی در هر عالم به تناسب آن عالم باید معنا شود و تطبیق آن ها به عالم دنیا اشتباه بزرگی است چنان که در مراتب روح انسانی نیز هنگامی که یک معنای

لطیف از مرتبه □ ی عقلی تا مرتبه □ ی لفظی تنزل پیدا می □ کند در هر مرحله احکام خاص خود را دارد و هرگز ملکه اجتهاد یک مجتهد در مرتبه □ ی عقلی از سنخ کلمه و لفظ نیست اما هنگامی که در مقام بیان و تعلیم و تعلم تفصیل می □ یابد و به صورت کتبی یا کلامی درمی □ آید به کتاب جواهر الکلام در فقه یا اسفار اربعه در حکمت متعالیه و یا تجرید الاعتقاد در کلام ظاهر می □ شود و رابطه □ ی این تفصیل با آن حقیقت رابطه □ ی جسم با روح و لفظ با معنا است. حقیقت قرآن نیز در خزینه □ ی غیب الهی و در احکم و اتقن و اشرف مراتب نزد پروردگار است و آن مرتبه به حدی مجید و علی و حکیم است که جز کزوبیان و اولیای الهی که مطهر از همه □ ی ارجاس و آلودگی □ ها هستند هیچ کس را یارای رسیدن به آن مرتبه نیست. «إِنَّهُ □ و لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ □ و إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ [۶]» که این [پیام □] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک □ شدگان بر آن دست نزنند. و حتی اگر به مراتب نازله □ ی این حقیقت در آسمان □ های میانی و قبل از آسمان دنیا گوش نامحرم و دست ناپاکی بخواهد نزدیک شود به سختی گرفتار شهاب نگهبانان خزائن الهی می □ گردد. «وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مَلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا * وَأَنَا كُنَّا نَنْقَعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْأَنْ يَجِدْ لَهُ □ و شُهَابًا رَّصَدًا [۷]» و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. و در [آسمان □] برای شنیدن، به کمین می □ نشستیم، [اما] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می □ یابد. بنابراین حقیقت کلام الهی هنگامی که از آن مرتبه علی و حکیم به مراتب نازله □ ی عوالم پایین □ تر فرود می □ آید در هر مرتبه لباس مناسب آن مرتبه را به خود می □ گیرد و در انزل مراتب لباس عالم دنیا را بر تن می □ کند تا برای اهل آن قابل فهم باشد و به این ترتیب آن معارف نوری لباس کلمه و کلام به خود گرفت و آن حقیقت لا حد و بی □ انتها مقید به لباس الفاظ و حروف شد و طبعاً مثل سایر حقایق بلند که هرگز همه □ ی معنا با همه گستردگی در قالب لفظ قابل انتقال نیست و هر طرفی به مقدار استعداد و گنجایشی که دارد کمالات مظروف خود را اظهار می □ نماید کلام علوی در قالب سفلی بر بشر خاکی عرضه شد تا هر کس در حد استعداد و ظرفیت روحی که دارد از اشارت □ های قرآن به حقایق پشت پرده پی ببرد، مثلاً این که در اولین آیه سوره □ ی بقره می □ خوانیم: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ [۸]» الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت □] آن هیچ تردیدی نیست. و هنگامی که می □ پرسیم چرا فرمود: «هذا الكتاب» و به قرآن با اسم اشاره به دور خطاب کرد، جواب می □ شنویم چون «ذلک» برای اشاره به مقام بلند و عظیمی که قابل اکتناه نیست نیز به کار می □ رود و از این اشارت هر کس به مقدار درکی که از کتاب الهی دارد به عظمت آن پی می □ برد و یا هنگامی که در اول سوره □ ی توحید می □ خوانیم: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و از ضمیر بدون مرجع بارز «هو» سؤال می □ کنیم ادیب پاسخ می □ دهد که این گونه ضمائر در اول کلام را ضمیر شأن می □ گویند و برای بیان عظمت خبر خود ذکر می □ شوند مثل: «هو الامیر قادم». او است امیر بزرگ که می □ آید. اما اگر از این اشارت قرآن به حقیقت معنای الله در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» توجه کنیم و این که هر ضمیری اشاره به اسم بارزی دارد و مرجع در ضمیر شأن «هو» در این آیه هر چند

اسم بارزی نیست، اما اشاره به حقیقت آشکار و روشنی دارد که ندای فطری هر موجودی به آن مشیر است و لذا در این جا نیز این اشارت قرآن بیانگر حقیقتی است که به طور صریح تر در آیه ۱۷۲ ی سوره ی اعراف بیان شد و فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه ی آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: [آری ما یکتایی تو را دیدیم و] شهادت دادیم. بنابراین اشارت کوتاه «قُلْ هُوَ اللَّهُ» نه فقط همان ضمیر شأن است بلکه دریا دریا سخن های نهفته در درون خود دارد که با اهلش در میان می گذارد و هر کس از آیات کتبی قرآن به آیات آفاقی و انفسی قرآن به میزان درک و استعداد و سعه صدر و طهارت دلی که دارد پی می برد و قرآن صامت برای او به همان مقدار ناطق می شود و چه زیبا فرمود امیر بیان و مولای متقیان علی - علیه السلام - : «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ، أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءً دَائِكُمْ...[۹]» آن قرآن بلندمرتبه است، او را به سخن آورید ولی با شما سخن نمی گوید ولی من از آن خبر می دهم، بدانید که در قرآن علوم گذشته و آینده است، و دوا ی همه ی دردهای شما... و اگر کوه ها پرتوی از تجلی الهی را نتوانستند تحمل کنند و مندک شدند و موسای کلیم نیز بیهودش بر زمین افتاد پس چگونه است که امام صادق - علیه السلام - فرمود: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.[۱۰]» به درستی که خداوند در کلامش بر بندگانش تجلی کرد ولی آن ها او را نمی بینند. ولی در مساجد و معابر و مجالس ختم و عزا قرآن خوانده می شود، اما هیچ اتفاقی در کسی نمی افتد و کسی منقلب نمی شود. ریشه ی همه ی این غفلت ها و کج روی ها در آن است که ما در عبارت باقی ماندیم و از اشارت ها غافل شدیم، و از آیه به ذو الایه و از سایه به آفتاب پی نبردیم و الا بودند در میان اولیای الهی کسانی که با شنیدن یک آیه و تکرار آن از خود بی خود می شدند، چنان که امام صادق - علیه السلام - در هنگام تلاوت سوره ی حمد در نماز هنگامی که به آیه ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسیدند آن را آن قدر تکرار کردند تا به آن جا که حال غشوه به حضرتش دست داد و وقتی از ایشان درباره ی علت آن سؤال کردند حضرت فرمود: «لَا زِلْتُ أَكْرَرُهَا حَتَّىٰ سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا.[۱۱]» دایماً آیه را تکرار کردم تا آن را از گوینده اش شنیدم. و خداوند خود در آیه ی ۲۳ سوره ی زمر حال اولیای خود را در تلاوت آیات الهی این گونه بیان می فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَثَانِي تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد. اما چه شد که ما اشارت ها را فدای عبارت ها و رعایت ها را فدای حکایت ها کردیم و قرآن را به کتابت و قرائت های گوناگون و تلاوت را در صوت و لحن و یا حفظ محدود کردیم و آیا هشدار امام جواد - علیه السلام - در معنای دور افکندن کتاب خدا پیرامون آیه ۱۰۱ سوره ی بقره کافی نیست، آن جا که فرمود: «نَبَذَ

فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كَتَبَ اللَّهُ وِرَاءَهُمْ كَاتِبِينَ لَا يَعْلَمُونَ» گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند. و امام - علیه السلام - در معنای «نبد کتاب» فرمودند: «و کان مِنْ نَبْدِهِمُ الْکِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهُمْ يَزُودُونَ وَ لَا يَزْعُمُونَ وَ الْجَهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ، وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ.» [۱۲]» دورافکندن کتاب خدا به این بود که حروف و ظاهر کتاب را گرفتند، ولی حقیقت آن را رها کردند، آن‌ها کتاب خدا را می‌خواندند و برای دیگران بیان می‌کردند اما عمل به احکام و فرامین آن نمی‌نمودند. افراد نادان و جاهل از این که آن‌ها قرآن را به خوبی می‌خوانند و یا حفظ می‌کنند خوشحال می‌شدند، اما علمای ربانی از این که آنان از حقیقت قرآن فاصله گرفتند و در عبارت‌ها ماندند محزون می‌شدند. آن چه عرض شد پرتوی از انبوه اشارت‌های قرآن و کلام معصوم - علیه السلام - بود تا مبدا کسی گمان کند قرآن محدود به همین یکصد و چهارده سوره و شش هزار و ششصد و اندی آیه است و هنگامی که خداوند در پانزده مورد صریحاً خطاب به رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - [ما ادريک] و یا [ما يدريک] می‌فرماید و به خصوص در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره ی انفطار که سخن از روز قیامت و روز ظهور حقیقت قرآن و تأویل کتاب الهی است. دو بار به رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - خطاب «مَا أَذْرَلْكَ» می‌شود تکلیف امثال ما روشن است!! «وَمَا أَذْرَلْكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَذْرَلْكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ» و تو چه دانی که چیست روز جزا. باز چه دانی که چیست روز جزا؟ بنابراین اگر رابطه‌ی حکایت‌های قرآن با اشارت‌های آن و تنزیل با تأویل رابطه‌ی ظاهر با باطن است و قرآن نازلی که در میان ما است پرتوی از حقیقت قرآن در لوح محفوظ است پس امت اسلام مأمور به فهم حقیقت قرآن و دسترسی به روح کلام الهی است و چنان که جسم بی‌روح و چراغ دان بی‌نور ارزشی ندارد و در روابط متعارف اجتماعی مخاطب جسم‌ها ارواح آن‌ها است و کسی با مرده‌ی بی‌روح سخنی نمی‌گوید. قرآن خالی از حقیقت نیز تنها الفاظی است که می‌تواند دست‌آویز هر نا اهلی قرار گیرد و روزی بر منبر پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - از دهان بوزینگان اموی و مروانی خارج شود و روز دیگر بر سر نیزه‌ها رود و در جنگ صفین دست‌آویز قاسطین زمان بر علیه ولی دوران و همه ایمان امیرمؤمنان علی - علیه السلام - قرار گیرد. ولی در هر صورت از همین ظاهر می‌باید به باطن رسید و با تدبر در همین قرآن نازل روح را صیقل داد و به مقدار صفا و طهارت از سفره‌ی ادبستان الهی بهره‌مند شد. پیامبر گرامی اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبَةُ اللَّهِ، فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَأْدِبَتِهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.» [۱۳]» این قرآن سفره‌ی گسترده ادب الهی است. پس هر چه می‌توانید و فرصت دارید از این سفره بهره‌مند شوید. پس همه سخن به چگونگی بهره‌مندی از این ظاهر برای نزدیک شدن به روح قرآن است. یعنی این قرآنی که در میان شما است، سفره‌ی گسترده‌ی الهی در روی زمین است و تا در عمر کوتاه خود فرصت دارید، و تا آن جا که می‌توانید از این خوان نعمت الهی بهره ببرید که با بانگ رحیل ملک الموت و تمام شدن فرصت عمر دنیایی، شما را از کنار این سفره - چه بخواهید و نخواهید - برمی‌

دارند پس تا فرصت‌ها از دست نرفته است و تا آن جا که می‌توانید از این خوان گسترده‌ی الهی بهره ببرید. نویسنده‌ی لسان العرب - به نقل از ابو عبیده - «مَأْدَبَهُ» را «مَأْدَبَةٌ»، مصدر میمی از ادب می‌داند و می‌گوید: «مَأْدَبَةٌ» با سیاق روایت سازگاری بیشتری دارد، به این ترتیب معنای روایت این چنین می‌شود: ای انسان‌ها! بدانید این قرآنی که بین شما است، مجموعه‌ی ادب الهی در روی زمین است. پس تا آن جا که می‌توانید از این ادبستان الهی بهره بگیرید، زیرا با جمع شدن بساط زندگی در دنیا و کوچ به عالم آخرت، حسرت از محرومیت از قرآن فایده‌ای ندارد. در هر حال، خداوند در سوره‌ی زخرف می‌فرماید: «حَمَّ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ * وَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ [۱۴]» «حاء، میم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید. و همانا که آن در کتاب اصلی [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پرحکمت است. معنای ام‌الکتاب در آیه‌ی شریفه چنان که از واژه ام و کتاب [به معنای مکتوب] برمی‌آید یعنی گنجینه و خزینه‌ی ای که مرکز و محور سایر کتاب‌ها و خزائن است و این حقیقت از یکسو متصف به علو و تعالی است که تنها اولیای الهی و مطهرین به آن دسترسی دارند و از سوی دیگر حکیم و ریشه‌دار و محکم و در هم پیچیده است و برای فهم و تعقل در آن باید به لباس تفصیل و کتابت و در قالب حروف به زبان عربی در آید تا قابل بیان و تعلیم و تعلم گردد. از سوی دیگر عقل حکم می‌کند بین ظرف و مظرف باید تناسبی وجود داشته باشد و هر لباسی زیننده‌ی شخصیت خاص خود است و طبعاً حقیقت قرآن و کتاب مکنون الهی هنگامی که از مرتبه علی و حکیم خود بر عالم دنیا عرضه شود و لباس کلمه و کلام بر خود بیوشد در احسن کلمات و زیباترین ترکیب‌ها بر قلب رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - نازل می‌شود و سرّ اعجاز قرآن در همه ابعاد علمی و هنری و ادبی و بلاغی در همین نکته است، و هر معنای بلندی هنگامی که در قالب لفظ مقید می‌شود محدود به اعتبارات قراردادی و لفظی می‌گردد و هرگز کلمات لفظی نمی‌توانند تمام بار معنای حقیقت خود را به طور کامل به مخاطب حمل کنند، چنان که یک نویسنده یا سخنران هر مقدار تلاش کند نمی‌تواند تمام بار معنای بلندی را که در نظر دارد در کتابت یا خطابه به دیگری منتقل کند و به همین دلیل است که در ادبیات عرفانی ما باب تشبیه و مجاز و کنایه باز شد و از شدت شوق عبد به معبود خود به عشق و از بی‌خودی بنده در درگاه مولا به مستی و از افاضات خاص الخاص مولا به بندگان خاص خود و در نتیجه از خودی گرفتن آن‌ها به می و شراب و از ظرف دل عبد در برابر جلوه‌های گوناگون مولا به پیاله و جام و خم از وسائط فیض جمالی و جذبی حق به ساقی و یا گردش جام تعبیر شد. و آیا می‌توان از کلام دیگری که ظرفیت تحمل این همه معنا را داشته باشد استفاده کرد؟ اجازه بدهید به دو نمونه از غزلیات خواجه شیراز اشاره‌ای کنیم و درک لطایف آن را به نکته سنجی خوانندگان عزیز واگذاریم. أَلْمِنَّةُ لِلَّهِ! که در می‌کده باز است وین سوخته را بر در او روی نیاز است * * * حُمُّها همه در جوش و خروشد ز مستی و آن می که در آن جاست، حقیقت نه مجاز است [۱۵] * * * نوش کن جام شراب یک منی تا بدان بیخ غم از دل برکنی چون ز جام بی‌خودی رطلی کشی کم

زنی از خویشتن لافِ منی □ دل به می در بند تا مردانه □ وار گردنِ سالوس و تقوی □ بشکنی [۱۶] اکنون اگر صاحب کلام خود خالق کلام باشد و اگر اشرف و امتن و اتقن و احسن معارف را بخواهد از گنجینه علی و حکیم خود بر عالم دنیا نازل کند، آیا جز در قالب احسن حدیث و ابلغ موعظه نازل می □ کند؟ «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا [۱۷]». بنابراین، گستره □ ی اعجاز قرآن محدود به ادب و بلاغت و بیان و یا پیشگویی □ هایی تاریخی نمی □ شود، بلکه سر اعجاز قرآن در قدرت حمل خزینه لا یتناهای الهی است که بتواند آن کتاب مکنون را که در لوح محفوظ و ام الخزائن و ام الكتاب است در قالب الفاظ و کلمات به بهترین وجه منتقل نماید تا هر کس در حد استعداد و فهم و طهارت و خلاصه شرح صدری که دارد از نردبان کلمات معبر الفاظ قرآن به حقیقت این کتاب عزیز که «لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۲۰) دست یابد. بنابراین، هر چند آن چه در میان ما است صورتی از آن حقیقت و لباسی از آن معنا است، ولی راه رسیدن به آن معنا نیز از همین صورت و لباس عربی آغاز می □ گردد و رابطه □ ی این صورت با آن حقیقت و باطن رابطه □ ی طولی است که هرگز انفکاک □ پذیر نیستند. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ [۱۸]» ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که ببیندشید. ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم. بنابراین، نتایج به دست آمده را در چند عبارت کوتاه تکرار می □ کنیم:

۱. قرآن حقیقتی ذو مراتب است و آن چه در دست ما است انزل مراتب این حقیقت است. ۲. حقیقت قرآن از سنخ کلمه و کلام و ادبیات رایج نیست، بلکه حقیقتی نوری و از سنخ مجردات و اسمای مجرد □ ی الهی است. ۳. رابطه □ ی آن حقیقت و این کتاب نازل رابطه □ ی ظاهر و باطن و جسم با روح و تَلَاوُف چرغدان با چراغ داخل آن است. ۴. به دلیل سنخیت عقلی ظرف و مظهر آن حقیقت علی و حکیم با همه □ ی گستره □ ای که دارد اگر بخواهد در قالب ادبی و لفظی درآید در بهترین قالب باید عرضه شود و سر اعجاز قرآن و گستره □ ی اعجاز این کلام الهی و تحدی قرآن در همه □ ی ابعاد و در همه □ ی اعصار در همین نکته است. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى □ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ [۱۹]» و اگر در آن چه بر بنده □ ی خود نازل کرده □ ایم شک دارید، پس - اگر راست می □ گوئید - سوره □ ای مانند آن بیاورید. ۵. راه رسیدن به آن حقیقت علوی از طریق همین ظاهر لفظی و نیل به حقیقت قرآن با تدبر در همین قرآن نازل است، هر چند که شرط لازم آن طهارت باطن از همه □ ی آلودگی □ های شرک و کفر و گناه است. اکنون می □ گوئیم: اولاً ظاهر ادبیات قرآن به زبان عربی است و هر چند عربیت قرآن به دلیل مبدأ نزول این کتاب عزیز در میان قوم عرب بوده است. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ [۲۰]» اما زبان عربی به دلیل ویژگی □ های خاصی که دارد در میان سایر زبان □ ها بهترین محمل در حمل کلام وحی است. گستره □ ی واژه □ ها، اشتقاق □ های گوناگون اسمی و فعلی این زبان و حتی رابطه □ ی ریشه □ های لغات با معنای آن □ ها و به وجود آمدن انواع اشتقاق □ های صغیر و کبیر و اکبر در لغت و کشف روابط ظریفی که میان معنای هر واژه و حروف آن وجود دارد که علم اصوات را در این زبان رغم زده است و ده □ ها لطایف دیگر در مفردات کلمات این زبان قدرت انتقال

معنا را در انتخاب واژگان بیش از هر زبان دیگری به صاحب سخن می‌دهد و این همه در کنار ادبیات این زبان در ترکیب لغات و علم نحو و بلاغت و معانی و بیان که به جرأت می‌توان ادعا کرد هیچ زبانی در تاریخ بشریت قدرت خلق این همه آثار ادبی و هنری در رشته‌های مختلف نظم و نثر را نداشته است و در این فضا است که معجزه‌های الهی در بهترین قالب‌ها بر زبان رسول اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - جاری می‌شود و آن چنان قلب‌ها و فکرها را مجذوب خود می‌کند که دوست و دشمن در برابر عظمت این کتاب الهی زانو می‌زنند و جز تحسین و یا سکوت راه دیگری ندارند و اگر راهی داشتند نیازی به این همه جنگ و خونریزی و هزینه در مبارزه با قرآن نبود، تنها کافی بود یک سوره‌های دو سطری شبیه به قرآن می‌آوردند و قلم قرمز بر همه‌های سخنان رسول اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - و تحدی و هم‌آوری قرآن می‌کشیدند. سخن ما در کتاب «ترجمان وحی» از همین جا آغاز می‌شود که اگر راه درک قرآن از ادبیات آن آغاز می‌شود و معجزه قرآن در انتخاب بهترین واژگان و در بهترین قالب‌ها و ترکیب‌ها است. پس تحقیق واژه‌های قرآنی و کشف ظرافت‌های چگونگی قرار گرفتن این واژه‌ها در ترکیب جملات و بررسی ادبی و بلاغی آن‌ها اولین قدم در فهم معارف بلند قرآن است. گفتیم در زبان عرب به دلیل گستردگی لغات برای یک معنا صاحب سخن می‌تواند از کلمات مترادف فراوانی در انتقال معنای خود استفاده کند، اما این به میزان تسلط او بر معانی ظریف واژگان و لطافت وزن و ترکیبی است که آن واژه دارد تا بتواند به بهترین وجه معنای مورد نظر خود را به مخاطب منتقل کند و قطعاً این امر در قرآن اتفاق افتاده است تا به آن جا که برخی معتقدند اصولاً در قرآن کلام مترادف وجود ندارد و هر واژه‌ای که به کار رفته معنای خاص خود را داشته که در فضای آیه معنای منحصر به فرد خود را دارد به گونه‌ای که اگر وزن و حتی ماده لغتی را با واژه‌های دیگر عوض کنیم معنا تغییر می‌کند. اجازه بدهید با مثالی مسأله را روشن‌تر کنم، ما سوره‌های حمد را در قرآن فراوان می‌خوانیم و حداقل در هر شبانه‌روز هفده بار آن را با دقت و مخارج حروف در نماز تلاوت می‌کنیم در آیه‌های دوم می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». چه تفاوتی میان حمد با مدح یا شکر دارد و چرا نفرمود «المدح لله» و یا «الشکر لله رب العالمین» و در میان اسمای الهی چرا بر الله تکیه شد و نفرمود «لرحمن» و وصف رب می‌توانست با واژه‌های قریب المعنای دیگری مثل «مالک» یا «مربی» یا «سید» ذکر شود و به جای «مالک» نیز «صاحب» بگوید و آیه‌های شریفه این گونه باشد: «المدح للرحمان صاحب العالمین» و بر همین قیاس آیات دیگر سوره‌های حمد. بنابراین شناخت ظرافت‌های معنای هر واژه اولین قدم در فهم کلام وحی است و قدم دوم شناخت ظرافت‌های اوزان هر واژه است مثلاً در آیه‌های سوم که می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» چه تفاوتی میان این دو وزن وجود دارد و اگر به جای اوزان فعلان و فعلیل از سایر اوزان صیغه مبالغه یا صفت مشبیه استفاده می‌شد چه مانعی داشت و بالاخره قدم سوم شناخت ظرافت‌های ترکیبی واژه‌های قرآن است که تفاسیر بلاغی و ادبی قرآن معمولاً بر محور این مهم نوشته شده‌اند. هدف اولیه‌ای ما ترجمه‌های قرآن - با عنایت به لغات پر استعمال

قرآنی - بر محور لغت بود. هر چند مجموعه‌ی لغات قرآن - بنابر نقل راغب در مفردات - حدود ۱۵۵۰ لغت است، اما حدود ۱۵ آن (۳۰۰ لغت)، خیلی استعمال شده که با فراگیری آن‌ها می‌توانیم بیش از ۸۰٪ آیات را ترجمه کنیم. سپس هدف اصلی دقت در واژه‌ه‌ای قرآنی و معانی گوناگون آن در آیات قرآن است. ما معتقدیم اگر قرآن معجزه‌ی الهی است، در همه‌ی جهات معجزه است. اگر در میان حقایق عالم غیب و شهادت در تاریخ گذشتگان و احتجاج با مشرکان و منافقان و بیان معارف الهی معجزه است، از جهت ادبی و بلاغت نیز معجزه است، به خصوص که خود به عربی بودن و تعقل در ادبیات قرآن تصریح می‌نماید، مثلاً در سوره‌ی زخرف، می‌فرماید: «حَم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» [۲۱]؛ «قسم به کتاب روشن قرآن و این که ما آن را قرآنی به زبان عربی قرار دادیم تا شما در آن تدبّر کنید. هر چند حقیقت قرآن در مقامی علی و حکیم نزد حق است: «وَإِنَّهُ» و فی أمّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ» [۲۲] اما مقام زمینی و ظاهری قرآن در میان ما، به صورت کتابی با زبان عربی است و در همین بخش نیز معجزه است، یعنی کتابی است که همتا ندارد. به عبارت روشن‌تر اگر قرآن در فصاحت و بلاغت و بیان معانی در زیباترین جمله‌ها و ترکیب‌ها همتا ندارد، در انتخاب واژه‌ها و کلمات و ربط میان الفاظ و معانی مفردات قرآن نیز معجزه‌ی الهی است. فصاحت در ترکیب، متوقف بر فصاحت در کلمه است و فصاحت در کلمه را هم این طور معنا می‌کنند که چون در تکلم، هدف انتقال معانی از گوینده به شنونده است، اگر ابراز معنای مورد نظر با انتخاب بهترین کلمه باشد تا این معنا را به صورتی روشن و روان و زیبا به شنونده القا کند، در آن صورت فصاحت در کلمه تحقق می‌یابد و اگر ترکیب کلمات نیز به بهترین وجه انجام گیرد، فصاحت در کلام و گفتار حاصل می‌شود، در حالی که بیشتر معجزه‌ی قرآن را در فصاحت در گفتار و موزون بودن کلمات می‌دانند، در حالی که شالوده‌ی فصاحت یک کلام، از زیبایی و حسن انتخاب واژگان استفاده شده‌ی در آن کلام سرچشمه می‌گیرد و اگر قرآن معجزه است باید دقت شود هر کلمه در آیه، چگونه بر معنای مورد نظر دلالت می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر کلمه‌ی دیگری به جای آن انتخاب شود، آن معنا را نمی‌رساند. در زبان عربی با توجه به گستردگی لغات، رابطه‌ی نزدیکی میان لفظ و معنای یک لغت وجود دارد. بنابراین کثرت لغات برای یک معنا، به معنای مترادف بودن آن لغات نیست، بلکه در ظرافت‌ها با هم اختلافاتی دارند که در صورت بیان معانی دقیق لغت، نمی‌توانند به جای هم استعمال شوند. مثلاً خداوند متعال در سوره‌ی مدثر، اعراض کنندگان از قرآن را به خران یا گورخرانی تشبیه فرموده که از مقابل شیر درنده‌ی فرار می‌کنند، ولی لفظ شیر با «قَسْوَرَه» آمده نه «اسد»: «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» زیرا در این آیه منظور هر شیر و حتی شیر عصبانی و در حال حمله هم نیست، بلکه بر قدرت و غلبه و مصمم بودن شیر در گرفتن شکار تکیه دارد لذا به دلاور شجاع یا تیرانداز ماهر و یا صیاد مصمم هم «قَسور» گفته شده. بنابراین خداوند در این آیه از یک سو بر بلاغت، کودنی و نفهمی مخالفان قرآن اشاره دارد که آنان را با لغت «حمار» تعبیر فرمود و از سوی دیگر درباره‌ی قرآن بر قدرت، غلبه، قاهر بودن غیر مقهور و مصمم بودن در تبلیغ و

ابراز حق و سیطره ی قرآن بر قلب ها و دل ها تکیه می کند که آن را با لغت «قَسْوَرَه» بیان فرمود. این همه زیبایی، در سایه ی دقت و به کارگیری لغت «قَسْوَرَه» به دست می آید. در هر حال، در کتاب ترجمان وحی سعی بر آن شده در تفسیر دو سوره ی مزمل و مدثر کمتر به بحث های روایی در توضیح آیات پرداخته شود و تنها بر کشف معانی لغات تکیه شده تا با شناخت ظرافت های آن و فضایی که در ترکیب آیه معنای هر لغت ایجاد می کند به دقایق لطایف آیات الهی برسیم و گامی لرزان به سوی درک حقیقت قرآن برداریم. تجربه مختصر ما در این نوع نگاه به قرآن به خصوص در جزء اول و سی ام و بخشی از جزء ۲۹ که در برنامه ترجمان وحی از شبکه قرآن صدای جمهوری اسلامی ایران به آن پرداخته شده نشان داد که دقت و تأمل در واژه های قرآنی بسیاری از لطایفی را که در روایات اهل بیت - علیهم السلام - به آن ها اشاره شد در خود آیه کشف می گردد. روش عملی ما در گام اول یعنی کشف معنای اصلی هر لغت به این ترتیب است که ابتدا ریشه ی هر لغت در آیه شریفه از کتاب های لغت عرب بررسی می شود و سعی می گردد معنای اصلی ماده لغت با مقایسه معانی گوناگونی که برای آن ذکر شده روشن شود و سپس با مراجعه به کتاب های لغت قرآنی و سپس تفاسیر مربوطه به خصوص تبیان و مجمع البیان و المیزان و در مواردی تفسیر کشاف و بیضاوی معنای لغت روشن شود. در قدم بعدی این معنا با کمک سایر لغات آیه ی شریفه در ترکیب آیه و سپس در سیاق آیات روشن تر می شود و ظرایف ادبی و بلاغی آن مورد توجه قرار گیرد. این روش در آغاز هر چند حوصله فراوان می طلبد، ولی با توجه به این که اغلب لغات قرآن از واژه های کثیرالاستعمال قرآنی است سرعت آن به مرور بیشتر می شود و در عین حال ربط آیات مختلف قرآنی با واژه های مشترک و فهم ابعاد گوناگون لغات قرآن در هر آیه برای ما روشن می شود و افق های جدیدی از کلام وحی را با مدد روایات اهل بیت - علیهم السلام - بر ما می گشاید. این روش هر چند مشکل و طولانی است، اما ثمراتی که در فهم آیات الهی و ظرافت های معنای آیات قرآن برای ما به ارمغان می آورد، بسیار با ارزش است. در هر حال باید دانست که هر مقدار در فقه اللغه ی قرآن کار شود، دُرهای بیشتر و لعالی با ارزش تری از دریای بی کران کتاب الهی نصیب ما خواهد شد، ان شاء الله. به امید آن که پروردگار ظرف دل و روح ما را مستعد بهره گیری از عنایات خود و تَلَاوُ انوار قرآن قرار بدهد و از راهنمایی اهل نظر محرومان نگرداند. مطالب مرتبط: اخبار- ترجمان وحی به چاپ رسید محصولات - ترجمان وحی [۱] سوره اسراء، آیه ۸۸ [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸ [۳] سوره هود، آیه ۱ [۴] سوره بروج، آیات ۲۱ و ۲۲ [۵] سوره اسراء، آیه ۱۰۶ [۶] سوره واقعه، آیات ۷۷-۷۹ [۷] سوره جن، آیات ۸ و ۹ [۸] سوره بقره، آیات ۱ و ۲ [۹] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸ [۱۰] بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷ [۱۱] ر.ک: مفتاح الفلاح، ص ۲۹۲؛ فلاح السائل، ص ۲۱۱. [۱۲] کافی، ج ۸، ص ۵۳، حدیث ۱۶ [۱۳] مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۳. [۱۴] سوره زخرف، آیات ۱ تا ۴ [۱۵] دیوان حافظ، تصحیح قدسی، غزل ۱۱۰، ابیات ۱ و ۲ [۱۶] دیوان حافظ، تصحیح قدسی، غزل ۵۹۲، ابیات ۱، ۳ و ۴ [۱۷] سوره زمر، آیه ۲۳ [۱۸] سوره یوسف، آیات ۲ و ۳ [۱۹] سوره بقره، آیه ۲۳ [۲۰] سوره ابراهیم، آیه ۴ [۲۱] سوره زخرف، آیات ۱-

باسمه تعالی: سلام علیکم: با نگاه گذرایی که بنده نسبت به آن مقاله داشتم فکر می‌کنم نکات خوبی را استاد در رابطه با قرآن متذکر می‌شوند. البته علامه طباطبایی به صورت اجمال این نوع مباحث را داشته‌اند و ایشان بحمدالله از آن نکات استفاده نموده‌اند. موفق باشید